

یاد سیامک پورزند، گرامی باد!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

سیامک پورزند، روزنامه‌نگار قدیمی ایران، با بیش از پنج دهه سابقه خدمت در رسانه‌های همگانی به ویژه مطبوعات، روز جمعه نهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ خود را از طبقه ششم آپارتمان‌اش در تهران به پایین پرت کرد و به زندگیش پایان داد.

پورزند، سال‌های پایانی عمر خود را زیر فشارهای سنگین امنیتی-پلیسی حکومت اسلامی گذراند و در رنج و تنهایی و دوری از خانواده‌اش به سر برد. وی، به هنگام مرگ هشتاد سال داشت و پیش از مرگ موفق به دیدار فرزندان و نزدیکانش در تبعید نشد.

در حقیقت کسی پایان زندگی خود را نمی‌داند؛ اما بزرگ‌ترین دغدغه خاطر یک نویسنده و مبارز راه آزادی، زیستن در کشوری‌ست که جنایت‌کاران در آن حاکمیت دارند. از این‌رو، بیش از هر چیز رهایی از بگیر و بندها و پیکار با بی-عدالتی‌ها مشغله ذهنی او می‌شود. سیامک پورزند، رهانش را با مرگی خودخواسته فریاد زد و بدین‌سان، اعتراض خود را به فرهنگ و سیاست حاکم بر جامعه نشان داد.

من سیامک پورزند را در سال ۲۰۰۰، هنگامی که نشریه «بامداد» را منتشر می‌کردم در دفتری که در موسسه انتشاراتی «آرش» در استکهلم داشتم ملاقات کردم. در این هنگام، جامعه ما شاعر بزرگ خود، زنده یاد احمد شاملو را از دست داده بود. من هم مشغول سازمان‌دهی انتشار ویژه نامه‌ای به نام «چنین گوید بامداد شاعر» بودم.

سیامک پورزند، به همراه دختر نوجوانش «آزاده»، برای سخن‌رانی به سوئد آمده بود. او انسانی خوشرو، شیک-پوش، قدبلند و خوش برخورد بود و شمرده و ملایم و محکم سخن می‌گفت. این ملاقات، با وجود این که ما باورهای سیاسی متفاوتی داشتیم بسیار صمیمانه و دوستانه بود. او، چندین خاطره از شاملو برای من تعریف کرد و آلبوم عکس و همچنین فیلمی از احمد شاملو را در اختیار من گذاشت و از این طریق به ویژه نامه شاملو غنای دیگری بخشید. سیامک پورزند، به همراه پسر خاله‌اش «احمد شاملو» در طراحی و عملی ساختن انتشار نشریه «کتاب هفته کیهان» که چندین سال منتشر می‌شد همکاری کرده بود و مدیریت اجرایی و روابط عمومی و هنری آن را بر عهده داشت.

یک روز پس از انتشار خبر درگذشت سیامک پورزند، لیلی پورزند، یکی از دختران او، مرگ پدرش را «خودکشی» اعلام کرد. لیلی پورزند، در گفت‌وگویی با رسانه‌ها، اعلام کرد: «علت مرگ پدر در حقیقت یک مرگ خواسته یا خودکشی در اعتراض به شرایط زندگی پلاکتلیفی بود که آن را سالیان سال به اجبار تحمل می‌کرد. پدر در حقیقت یکی از مهم‌ترین قربانیان پروژه اطلاعات موازی دوران اصلاحات بود که روبرو شد و یک سال و اندی را در سلول‌های انفرادی و مخفی سیستم اطلاعات موازی به سر برد و در جلوی دوربین‌های تلویزیون مجبور به اعتراف بر علیه خود و دیگران شد و به دنبال آن او را به یازده سال زندان محکوم کردند.»

او همچنین یک پرونده باز محاربه هم داشت. بعد در سن هفتاد و چهار سالگی، یک سال و اندی در زندان اوین به سر برد و آخر سر به دلیل بیماری و کهولت توسط نیروهای امنیتی به بیمارستان مدرس منتقل شد و عمل‌های زیادی روی او صورت گرفت. پس از آن ناچار شدند او را به خانه برگردانند؛ اما زندان بزرگ‌تری برایش ایجاد کردند و اجازه خروج از کشور را به او ندادند که بتواند فرزندان و همسر خود را ببیند. اعضای درجه یک خانواده او هم به دلیل فعالیت‌های حقوق بشری، سیاسی و فرهنگی که داشتند نمی‌توانستند به کشور بازگردند.»

لیلی پورزند، در ادامه افزوده است: «پدر عقیده داشت یا باید در ایران بماند و جان بسپارد یا به شکل قانونی از کشور خارج شود. و یا دادگاه‌های حقیقت‌یابی تشکیل شود و بررسی کنند که چرا با زندگی او چنین کردند. سال ۲۰۰۱ بود که بعد از این که مادر از زندان آزاد شدند من به ایران رفتم. پدر خیلی انسان با احساسی بود و در فرودگاه نمی‌توانست رفتن دوباره من را ببیند و حالش بد شد و آخرین حرفی که زد این بود که می‌خواهد سال‌روز بعدی تولدش را با من در کانادا جشن بگیرد. اما دیدار ما در فرودگاه آخرین دیدار بود.»

لی لی پورزند، در ادامه می‌گوید: «من چهار ساعت قبل از مرگ پدر با او از طریق تلفن صحبت کردم... بعد هم سوال عجیبی کرد که دوباره کی زنگ می‌زنی؟ احساس کردم که مضطرب است و نیاز به حرف زدن دارد. گفتم سه ساعت دیگر زنگ می‌زنم و تلفن هم بالای سرم است هر زمان که احساس استرس داشتید زنگ بزنید. تا این که سه ساعت دیگر زنگ زد جواب نداد و بعدا متوجه شدم که در اعتراض به این شرایط دشوار خودکشی کرده است...»
و پیام آن این بود که اگر ده سال تحمل کردیم لازم نیست این تحمل فقط به صورت منفعل باشد بلکه مرگ هم می‌تواند یک حرکت در مقابل ظلم و بی‌عدالتی باشد و پدر این روش را به عنوان اعتراض انتخاب و خودش را بدین‌گونه آزاد کرد و نشان داد که باید مبارزه کرد و ادامه داد و هیچ‌گاه از پا ننشست. اما نصیحتی که در این حرکت بود خطاب به

مسئولین حکومتی است که مرگ هم می‌تواند خبرساز شود و حرکت و فکر ایجاد کند...»

زندگی و مبارزات سیامک پورزند

سیامک پورزند، در سال ۱۳۳۱ کار خود را با روزنامه «باختر امروز» به مدیریت حسین فاطمی شروع کرد. کار او در این روزنامه، به عنوان محقق و خبرنگار امور شهری، فرهنگی، هنری و پارلمانی تا روز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشت و از آن تاریخ به علت دگرگون شدن اوضاع ایران، تا اواسط ۱۳۳۳ فراری و مخفی و بعد بازداشت و اجباراً غیرفعال بود.

اما در نیمه دوم سال ۱۳۳۳، کار روزنامه‌نگاری خود را با بنیان‌گذاری مجله فرهنگی «بیک سینما» ادامه داد و در دوره‌های مختلف همکاری و یا سردبیری مجله‌هایی چون خوشه، اطلاعات جوانان، ستاره سینما، مهر ایران، سپید و سیاه، اطلاعات ماهانه، بامشاد، فردوسی، تناتر و سینما، نگین، امید ایران، رودکی و روشنفکر را برعهده داشت.

افزون بر این او، پانزده سال عضو هیئت مدیره و شورای دبیران روزنامه کیهان بود و علاوه بر روزنامه‌نگاری، در سازمان‌دهی کانون‌ها و نهادهای مدنی نیز فعالیت‌های چشمگیری از خود نشان داد. سیامک پورزند، با همفکری چند تن از همکاران خود، سندیکای نویسندگان، خبرنگاران، مترجمان و عکاسان مطبوعات کشور را در سال ۱۳۳۹، سندیکای هنرمندان و متخصصان تاتر و سینما را در سال ۱۳۴۰، و اتحادیه فروشندهگان جراید را در همان سال سازمان‌دهی کرد و سپس یکی از منتخبین هیئت مدیره سندیکای نویسندگان کشور شد. وی در مطبوعات جهانی نیز چهره‌آشنایی بود به طوری که به عضویت هیئت بین‌المللی آکادمی علوم و هنرهای تصویری متحرک «اسکار» درآمد.

پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، تهاجم باندهای مسلح و ارتجاعی حکومت اسلامی به تجمعات، راه‌پیمایی‌ها، حمله به کردستان، ترکمن صحرا، اجباری کردن حجاب، حمله به سازمان‌های سیاسی و نهادهای دموکراتیک و غیره، از جمله موسسه کیهان را در اختیار گرفتند. در این هجوم، نویسندگان بسیاری از جمله پورزند، از این موسسه اخراج شدند.

اما او، با تحمل فشارهای زیاد و با به خطر انداختن خود به همکاری با نشریات غیردولتی پرداخت و به عنوان یک روزنامه‌نگار، با نشریه‌هایی چون مجله انجمن مهندسان راه و ساختمان «پیام آبادگران»، مجله «گزارش سینما»، مجله علمی فرهنگی پزشکی «شنا» و مجله اجتماعی فرهنگی و هنری «فضیلت» همکاری کرد. او در انجمن مهندسان راه و ساختمان به عنوان سردبیر و در مجموعه فرهنگی و هنری به عنوان مدیر اجرایی فعالیت داشت.

پورزند در سال ۱۳۷۹، پس از ماجرای کنفرانس برلن، بازداشت و به یازده سال زندان محکوم شد. او، در تاریخ ۱۰ آبان ماه ۱۳۸۰، توسط نیروهای امنیتی به هنگام ترک منزل خواهرش ربوده و به مدت چهار ماه، در محلی مخفی نگاه داشته شد و در مدت بازداشت، از حق دیدار با وکیل و حتی درمان پزشکی محروم بود. او ماه‌های درازی در سلول انفرادی به سر برد و شکنجه و فشارهای جسمی و روحی شدیدی را نیز تحمل کرد. او را زیر فشار و شکنجه و تهدید وادار کردند تا در مصاحبه تلویزیونی و جلسات دادگاه همه اتهامات علیه خود را که شکنجه‌گران و بازجویان دیکته کرده بودند بپذیرد.

۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۱، یک دادگاه «ویژه»، سیامک پورزند را به اتهام «اقدام بر علیه امنیت کشور و ارتباط با سلطنت‌طلبان و ضدانقلاب در خارج از کشور» به یازده سال زندان محکوم کرد. این حکم از سوی دادگاه تجدیدنظر در تاریخ ۱۶ تیر ماه همان سال تایید شد. مهرانگیز کار، در همان زمان با انتشار نامه‌ای سرگشاده اعلام کرد که همسرش در سلول‌های انفرادی زندان اوین نگاهداری می‌شود و نسبت به وضعیت او هشدار داد.

پزشکان بیمارستان امام خمینی تهران نیز تایید کردند که وی «از تغییرات شدید و پیشرفته در دیسک‌های ستون فقرات به ویژه در ناحیه گردن که به طور دایم باعث ایجاد درد در گردن و کمر می‌شود رنج می‌برد. با این حال پس از مدتی «مرخصی» دوباره به زندان بازگردانده شد.

در فروردین ۱۳۸۳، سیامک پورزند، در زندان دچار حمله قلبی شد و به مدت ۳۶ ساعت در حالت اغما به سر برد، دوشنبه ۳۱ فروردین و در پی حمله قلبی دیگری با پاهای زنجیرشده به تخت، در بیمارستان مدرس بستری شد. او در اسفند ماه ۱۳۸۲، در یکی از تماس‌های تلفنی با دخترش به وی گفته بود که «مرا به حساب مردن بگذارید.»

سرانجام پس از گذراندن بخشی از دوران زندان، به دلیل کهولت و بیماری آزاد شد و در خانه‌اش تحت نظر ماموران امنیتی قرار گرفت و سال‌های آخر زندگی خود را زیر فشارها و تهدیدهای امنیتی-پلیسی و بیمارستان گذراند.

سیامک پورزند، تا پایان زندگی ممنوع‌الخروج بود و در این دوران، به خاطر دوری از خانواده، که به خارج کشور مهاجرت کرده بودند، دچار افسردگی شد و این فشارهای روحی چنان این روزنامه‌نگار توانا را به ستوه آورد که در روز جمعه نهم اردیبهشت ۱۳۹۰ خود را کشت.

یاد این روزنامه‌نگار با سابقه و ارزشمند تاریخ مطبوعات ایران که در این راه، آگاهانه هزینه‌های گرانی را به جان خرید گرامی باد. جامعه فرهنگی ایران با بازماندگان او همدرداند. بی‌شک سران و ارگان‌های سرکوب حکومت اسلامی ایران مسئول مرگ و اقدام تاسف‌بار سیامک پورزند شمرده می‌شوند. او گروهان حکومت اسلامی بود و قاتلینش، جز سران و مقامات حکومت اسلامی کس دیگری نیست. چرا که، حکومت اسلامی ایران، دشمن درجه یک آزادی اندیشه و بیان و تشکل مردمی‌ست و از بی‌رحمترین و جانی‌ترین حکومت‌های جهان نسبت به آزادی‌های سیاسی و اجتماعی

به شمار می‌آید. این حکومت، افزون بر قتل‌عام ده‌ها هزار زندانی سیاسی، کشتن شاعران و نویسندگانی مانند سعید سلطان‌پور شاعر و نویسنده انقلابی و عضو کانون نویسندگان ایران و ترور مختاری و پوینده از اعضای جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران و بسیاری دیگر را در کارنامه سیاه خود دارد. مسلمان سیامک پورزند، عاشق زندگی بود؛ اما تحمل زیستن زیر سلطه حکومت تبه‌کار و پلیدی را نداشت و در نهایت در اعتراض به آنچه که در کشورش می‌گذشت و آنچه که با او کردند به زندگی خود خاتمه داد. یادگار من از سیامک پورزند، عکس‌هایی از پسر خانه‌اش «احمد شاملو»، در ویژه‌نامه «چنین گوید بامداد شاعر» است. در این کتاب، حدود ۵۰ تن از شخصیت‌های ادبی و فرهنگی ایران، چه در داخل و چه در خارج کشور، قلم زده‌اند و «انتشارات آرش» آن را در سال ۲۰۰۰، در ۲۷۰ صفحه منتشر کرده است.

یادش گرامی باد!

* منبع: بانک شماره ۱۷، نشریه کانون نویسندگان ایران در تبعید، به سردبیری بهرام رحمانی که آخر هر ماه منتشر می‌گردد.